

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

نویسنده: * Charles Glass

برگردان: شهباز نخعی

۱۴ فیروری ۲۰۲۴

ملاقات در زندان با جولیان آسانژ؛ دادگاه عالی انگلستان با فرجام خواهی او چه خواهد کرد؟



جز در مورد این ملاقات های گاه به گاه، همه روزهایش در فضایی تنگ با تتهائی، کتاب ها و خاطراتش سپری می شود. تنها امیدش به این است که آخرین فرجام خواهی علیه استرداد به امریکا و محکومیت به حبس ابد در آنجا، پذیرفته شود. ۲۰ و ۲۱ فیروری ۲۰۲۴، دادگاه عالی انگلستان تصمیم خواهد گرفت که آیا جولیان آسانژ هنوز می تواند تقاضای فرجام کند یا باید فوراً به ایالات متحده مسترد شود که در آنجا طبق قانون ضد جاسوسی، در معرض خطر محکومیت به ۱۷۵ سال زندان است. مبنای این اتهام این است که او جنایات جنگی انجام شده توسط ایالات متحده در زمان جنگ های افغانستان و عراق را افشاء کرده است

ساعت دو و نیم بعد از ظهر چهارشنبه ۱۳ دسمبر، جولیان آسانژ وارد اتاق محل ملاقات زندان فوق امنیتی بلمارش، در جنوب شرقی لندن می شود. این افشاگر و بنیانگذار ویکی لیکس، با قد ۱ متر و ۸۸ سانتیمتری، موهای سفید و ریش به

دقت تراشیده شده خود در میان صف زندانیان بخوبی نمایان است. نگاه او در جست و جوی چهره ای آشنا اتاق محل ملاقات را در می نوردد.

اتاق پر از همسران، خواهران، دختران، پسران و پدران زندانیان است. محل شماره 3-D، یکی از ۴۰ جایگاه دیدار، شامل میزی کوچک و ۳ صندلی با روکش پارچه ای است که دوتای آنها آبی و سومی قرمز است. میز و صندلی ها به زمین پیچ شده و کف اتاق به زمین بسکتبال شباهت دارد. نگاهمان به هم برخورد می کند. پیش می رویم و یک دیگر را در آغوش می گیریم. نمی توانم از گفتن این که «رنگت پریده» خودداری کنم. او با لبخندی شیطننت آمیز که خوب می شناسم پاسخ می دهد: «نام این رنگ پریدگی زندانی است».

جولیان پس از آن که در جون سال ۲۰۱۲ به سفارت خانه کوچک اکوادور در لندن پناه برد - جز در دقایقی که پولیس ها او را با خودروی حمل زندانی جابه جا می کردند- هیچ گاه در فضای آزاد نبوده است. در این مکان، که از تاریخ ۱۱ اپریل ۲۰۱۹ زندانی است، نمی گذارند که او نور روز را ببیند. در هر شبانه روز ۲۳ ساعت در سلول خود محبوس است و تنها ساعت «هواخوری» او در فضائی که از ۴ طرف محصور و تحت نظارت نگهبانان است می گذرد.

تشریفات ثبت نام و امنیتی در مرکز پذیرش دیدارکنندگان صورت می گیرد که یک ساختمان تک طبقه جدا از زندان به تاریکی دهه های سال های دهه ۱۹۵۰ در نقاشی های ادوارد هاپر است: میزهایی با کیفیت نازل، صندلی هائی کهنه، نوری کم سو و ردیفی از قفسه های شیشه ای در طول دیوار. خانمی با گرمی به من پیشنهاد می کند که یک قهوه بنوشم چون زودتر از زمان مقرر آمده ام. به سوی آشپزخانه ای کوچک با حداقل امکانات می روم که در آن مردی قهوه فوری را در آب جوش می ریزد و به دستم می دهد.

۲۰ دقیقه بعد، در دفتر مجاور باز می شده و صفی برای دریافت جواز عبور تشکیل می شود. ۳ مأمور با لباس متحد الشکل پشت یک باجه بلند نشسته اند. هنگامی که نامم را می گویم، زن مأموری که دربرابرم قرار دارد به کمپیوتر خود نگاه می کند و می گوید: «برای ملاقات با آقای آسانژ آمده اید؟». او که مودب و تقریباً دوست داشتنی است، اثر انگشت های سبابه دو دستم را می گیرد و اشاره می کند که به دوربینی که در بالای سرمان است نگاه کنم تا عکسم را بگیرد.

با دیدن ۳ جلد کتابی که برای ژولیان آورده ام، از من می خواهد که آنها را به مأمور کنارش نشان دهم. علاوه بر آخرین کار تحقیقی ام با عنوان «سربازان دیوانه نمی شوند» (Don't Go Mad)، که داستان یک آسایشگاه روانی است که افسران شوکه شده در زمان جنگ اول جهانی در آن بستری بوده اند، رُمان سباستین فالکز (Sebastian Faulks) به نام «پسر هفتم» (The Seventh Son) و نیز کتاب «پگاسوس: داستان خطرناک ترین ویروس کمپیوتری»

(Pegasus: The Story of the World's Most Dangerous Spyware) را برای آسانژ آورده ام. کتاب اخیر تحقیقی است که توسط لورنت ريجارد و ساندیرین ریگو انجام شده است. چشم مأمور به کلمات تقدیم کتاب به آسانژ می افتد که در صفحه اول آن نوشته ام. می گوید امکان ندارد این کتاب به او داده شود. در پاسخ «چرا؟» می - که نباید در یک زندان بیان شود-، پاسخ می دهد که کتاب هائی که برای زندانیان آورده می شود نباید هیچ نوشته ای داشته باشد. اعتراض می کنم که این نه یک رمز محرمانه، بلکه فقط امضای من برای تقدیم کتاب است. چیزی تغییر نمی کند، مقررات چنین است. به من می گوید برای تعیین تکلیف دو کتاب دیگر، مدتی در کافه تریا صبر کنم.

در طول این مدت صف دیدار کنندگان طولانی تر شده است. کسانی که تازه رسیده اند بیشتر زن و همراه با نوزادان یا کودکان خردسال هستند. مأمور بزودی برمی گردد و می گوید که آسانژ نمی تواند در زمان بیرون بودن از سلول خود هیچ کتابی دریافت کند. وقتی دلیل این کار را می پرسم با حالتی خیلی جدی می گوید: «بخاطر خطر آتش سوزی».

با گرفتن جواز عبور و کارتی با نوشته «بلمارش، زندان سلطنتی، دیدار کننده اجتماعی شماره ۲۱۹۹» که به گردن می‌آویزم به مسیرم ادامه می‌دهم. کتاب‌های پذیرفته نشده و محتوای جیب‌هایم را در یک جعبه می‌گذارم و فقط کمی پول نقد - ۲۵ لیره استرلینگ (۲۹ یورو) مجاز - برمی‌دارم تا بتوانم خوراکی‌های لازم را در داخل بخرم. سپس به صف دیدارکنندگان می‌پیوندم. از یک حیاط می‌گذریم و به ساختمان زندان می‌رسیم. پس از یک بار دیگر کنترل شدن، تفتیش بدنی، گذر از اشعه ایکس و عبور از برابر سگی که با بو کشیدن مواد مخدر را ردیابی می‌کرد، سرانجام وارد اتاق بزرگی می‌شویم که ملاقات در آنجا انجام می‌شود.

سرانجام با هم‌رودرو شدیم. ژولیان روی یکی از صندلی‌های آبی و من روی صندلی قرمز، زیر نگاه دوربین‌هایی که در گوی‌های بلورین در سقف مخفی شده بود، نشستیم. من که نمی‌دانستم سر صحبت را چگونه باز کنم از او پرسیدم آیا میل دارد چیزی بنوشد یا بخورد؟ آیا می‌خواهد که برای انتخاب مرا همراهی کند؟ او می‌گوید که این کار غیرممکن و ممنوع است. من سفارش او را یادداشت می‌کنم: دو شکلات داغ، یک ساندویچ پنیر با خیارشور و یک شکلات اسنیکرز. در برابر دکه‌ای که به صورت داوطلبانه توسط سامری‌های بکسلی و درافورد (Samaritans of Bexley & Dartford) اداره می‌شود، منتظر می‌ایستم. مردی که پشت پیشخوان است می‌گوید که ساندویچ تمام شده است. ناگزیر انتخاب من محدود به چیپس، شکلات، نوشابه گازدار و شیرینی‌های کوچک می‌شود.

هنگامی که با سینی به مقابل ژولیان رسیدم، متوجه شدم که صندلی خود را تغییر داده است. معلوم شد که صندلی‌های آبی مخصوص دیدارکنندگان و صندلی قرمز خاص زندانی است و یک نگهبان به او دستور داده که سر جای خود بنشیند. از او پرسیدم چرا کیفیت چیزهایی که در اینجا فروخته می‌شود بد است. خندید و گفت اگر کیفیت غذایی که با هزینه ۲ پوند استرلینگ در روز به آنها داده می‌شود را می‌دیدم، این را نمی‌پرسیدم! کاسه کوچکی از غلات پخته به عنوان صبحانه، یک سوپ آبکی و رقیق برای نهار و از شام هم چندان خبری نیست.

تصور این بود که در زندان صرف غذا به صورت عمومی بر روی میزهای دراز، چنان که در فلم‌ها دیده می‌شود، صورت می‌گیرد. در بلمارش زندانبان‌ها غذا را داخل سلول‌ها می‌کنند و زندانی‌ها تنها غذا می‌خورند. در چنین شرایطی، یافتن دوست دشوار است. به استثنای مرد سالخورده‌ای که ۷ سال را در این زندان گذرانده، ژولیان با چهار سال و نیم سابقه قدیمی‌ترین زندانی است. او برایم از خودکشی‌های مکرری سخن می‌گوید که آخرین مورد آن مربوط به شب پیش بوده است.

برای این که کتابی برایش نیاورده‌ام عذرخواهی کردم و گفتم طبق آنچه به من گفته شده او از حد مجاز خود فراتر رفته است. با لبخند برایم توضیح داد که ماجرا چگونه بوده است. در ماه‌های نخست، او حق داشته ۱۲ کتاب داشته باشد. بعد این تعداد بیشتر شد و به ۱۵ رسید. تعداد بیشتری درخواست کرد. تعداد کتاب‌هایی که تاکنون دریافت کرده چقدر است؟ «۲۳۲ عدد». نوبت من بود که لبخند بزنم.

پرسیدم بر سر رادیویی که پس از مبارزه سخت در سال اول زندان به دست آورده بود چه آمده است؟ پاسخ داد که هنوز آن را دارد اما دیگر کار نمی‌کند چون دوشاخه آن شکسته است. طبق مقررات، هر زندانی حق دارد یک رادیو از فروشگاه زندان بخرد، اما مدیریت زندان مدعی است که رادیو برای فروختن به آسانژ موجود نیست. وقتی این را فهمیدم، یک رادیو برایش فرستادم اما بازگردانده شد. بعد کتابی فرستادم که چگونه می‌توان رادیو درست کرد که آن هم بازگردانده شد. پس از چند ماه، از یکی از شناخته شده‌ترین گروگان‌های حزب الله لبنان کمک خواستم. این فرد می‌گفت با گوش دادن به «بنگاه سخن پراکنی بریتانیا» (BBC) از رادیویی که گروگان‌گیران در اختیارش گذاشته بودند، توانسته سختی گروگان بودن را تحمل کند. من از او خواستم نامه‌ای به مدیر زندان بنویسد. این که مطبوعات می‌

نوشتند که زندان بلمارش از دادن چیزی که حتی گروگان گیران حزب الله هم از گروگان دریغ نمی کنند خودداری می کند، اثر بدی می داشت. به این ترتیب، ژولیان سرانجام می توانست رادیو داشته باشد. پرسیدم آیا می خواهد به مدیریت زندان اصرار کنم رادیو را تعمیر کنند؟ گفت نه، زیرا این کار می تواند برایش در دسر هائی بیهوده ایجاد کند.

بنابراین، او که همیشه در جریان خبرها بوده، چگونه می تواند با این وضع بسازد؟ پاسخ داد که زندان به او اجازه خواندن مقالات روزنامه ها را می دهد و دوستانش هم برایش نامه می نویسند. هنگامی که گفتم با بروز جنگ های اوکراین و غزه، وضعیت برای افشاگری های تازه از جانب ویکی لیکس مساعد است، چهره اش درهم رفت. متأسفانه، سازمان او دیگر توان این را ندارد که جنایات جنگی و جنجال های مربوط به فساد را افشاء کند. ته کشیدن منابع مالی، زندانی شدن خودش و تحت تعقیب دولت امریکا بودن، هشدار دهندگان بالقوه را مأیوس می کند. او از این ناراحت بود که رسانه ها دیگر حاضر به انعکاس هشدارها نباشند.

بلمارش، خلاف بسیاری از زندان های دیگر، برنامه های آموزشی و فعالیت های گروهی مانند موسیقی، ورزش یا انتشار یک نشریه داخلی ندارد. با آن که حدود ۷۰۰ زندانی آن در بازداشت موقت و در انتظار محاکمه خود هستند و یا انتظار پاسخ فرجام خواهی خود را می کشند، ناگزیر از تحمل مقرراتی هستند که مطلقاً جنبه تنبیه و مجازات دارد. دلیل این امر آن است آنها در طبقه بندی «A» یعنی افراد متهم به تروریسم، قتل یا خشونت های جنسی قرار دارند که «تهدیدی بسیار جدی برای مردم، نیروهای پولیس و امنیت ملی است».

ساعت ملاقات به پایان رسید. برخاستیم و یکدیگر را در آغوش گرفتیم. خانواده ها راه خروج را در پیش گرفتند. زندانیان همچنان نشسته بودند. لحظه ای بعد من هوای آزاد را تنفس می کردم و او به سلولش بازمی گشت. جز در مورد این ملاقات های گاه به گاه، همه روزهایش در فضائی تنگ با تنهائی، کتاب ها و خاطراتش سپری می شود. تنها امیدش به این است که آخرین فرجام خواهی علیه استرداد به امریکا و محکومیت به حبس ابد در آنجا، پذیرفته شود.

۲۰ و ۲۱ فبروری ۲۰۲۴، دادگاه عالی انگلستان تصمیم خواهد گرفت که آیا جولیان آسانژ هنوز می تواند تقاضای فرجام کند یا باید فوراً به ایالات متحده مسترد شود که در آنجا طبق قانون ضد جاسوسی، در معرض خطر محکومیت به ۱۷۵ سال زندان است. مبنای این اتهام این است که او جنایات جنگی انجام شده توسط ایالات متحده در زمان جنگ های افغانستان و عراق را افشاء کرده است.

* - Charles Glass نویسنده، روزنامه نگار، مجری رادیو و ناشر. کارشناس درگیری های خاور نزدیک، افریقا و اروپا. آخرین اثر منتشر شده: «سربازان دیوانه نمی شوند»، داستانی از برادری، شاعری و بیماری روانی در جنگ جهانی اول (نشر پنگوئن، ۲۰۲۳)...

منبع: لوموند دیپلماتیک